

## اعتدال، فرمانی الاهی و سنتی تکوینی

محمد ذبیحی \*

### چکیده

بر اساس آموزه‌های دینی ما، قرآن کتاب هدایت بشر و نجات انسان است و مخاطبان بی‌واسطه آن، همه آدمیان می‌باشند. البته دایره تأثیرگذاری آن، منحصر به انسان نیست؛ زیرا اگر انسان که لیاقت و صلاحیت بار امانت الاهی را یافته، به درستی به وظایف الاهی و انسانی خود عمل نماید، نه تنها خود او به کمال نهایی می‌رسد، که بسیاری از موجودات دیگر نیز از طریق او، از آثار هدایتی این کتاب آسمانی بهره‌مند خواهند شد؛ چه این که بسیاری از آسیب‌های پدید آمده در جهان طبیعی، پیامد رفتارهای نادرست انسان با محیط طبیعی است.

پژوهش پیش رو با توجه به جایگاه بی‌بدیل انسان در نظام آفرینش - که برخوردار از سنت‌های الاهی است و همچنین شایسته دریافت‌های تشریحی شده است - تلاش دارد با سود جستن از متون دینی به ویژه قرآن کریم، بیان کند که یکی از بنیادی‌ترین اصول اخلاقی، «اعتدال» و «میان‌روی» است. مدعا این است که اگر انسان - که شاکله اصلی او بر اساس اعتدال و میان‌روی است - شکل نهایی خود را بیابد، در پرتو این اصل زیستی و اخلاقی، نه تنها خود به سعادت - که آرمان نهایی بشری است - دست می‌یابد، بلکه دیگر موجودات (اعم از هم‌نوعان و دیگر آفریده‌های مادون او) نیز از آسیب اخلاقی و محیطی حفظ می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: انسان، اخلاق، تکوین، تشریح، اعتدال، علم و عدل.

---

\* دانشیار و عضو هیأت علمی دانشگاه قم.

## درآمد

ادعای مقاله حاضر، این است که «انسان با پایبندی به اعتدال و میانه‌روی که اصلی اخلاقی و زیستی است، می‌تواند در سیر کمالی عمودی تا نقطه نهایی و در سیر کمالی افقی، به طور نامتناهی، حرکت نماید. طبیعی می‌نماید که گزارش، تحلیل، تبیین و در نهایت، تثبیت این ادعا که انسان از نظر ساختاری و تکلیفی موجودی معتدل است، ادعایی مبتنی بر اصول و پیش فرض‌هایی در دو ساحت بیولوژی و غیر آن است که بیان تفصیلی آن‌ها را باید در جای خود جست. از این رو، قبل از بیان هر نکته‌ای، توافق خواننده و نگارنده بر این نکته اصلی ضروری می‌باشد که بر اساس آموزه‌های دینی و تحقیقات گسترده علمی، تنها موجود خردورز که قدرت تشخیص درست از نادرست را دارد، انسان است. برای اذعان به این حقیقت، فارغ از مباحث علمی، تأملی اندک در نمونه‌های عینی و تجربی در زندگی افراد انسان در گذشته و حال، بهترین گواه بر درستی و استواری ادعای یادشده است. مروری بر عملکرد نمونه‌های عینی افراد انسانی در دو سوی خوبی‌ها و زشتی‌ها، جای هیچ ابهامی را باقی نمی‌گذارد که انسان که سرشتی واحد دارد، عملکردی متفاوت و گهگاه متناقض دارد و سزاوار یادآوری است که خواه مسائل اخلاقی را از منظر موردی، ارزیابی کنیم و خواه آن را در دستگامی نظام‌مند و برگرفته از اصول و ضوابط اخلاقی بدانیم، در اصل این مدعا تفاوتی پدید نمی‌آورد که در میان افراد انسان، کسانی یافت می‌شوند که پیراسته از پلیدی‌ها و زشتی‌های گفتاری و رفتاری‌اند و توانسته‌اند به اندازه بهره و جود ای که دارند، نقشی سازنده برای خود و دیگران داشته باشند. در مقابل، در سوی دیگر، کسانی از آدمیان هستند که در مهار تمایلات و خواسته‌های حیوانی خود ناتوان بوده‌اند و برای بهره‌مندی از فرامین عقلی در دو حوزه نظر و عمل، کوششی نکرده‌اند؛ و در نتیجه، آتشی جانسوز در خرمن جان خویش و هم‌نوعان خود برافروخته‌اند.

به هر روی، واقعیات رخ داده در زندگی بشری، پرسشی کلامی و فلسفی در پی آورده است. آیا این دو نوع عملکرد انسان، برخاسته از تفاوت در ذات و نوعیت افراد است؛ یا ذات و

نوع انسان بیش از یک چیز نیست، و تفاوت در رفتارها، برخاسته از عملکرد افراد است؛ و بر طبق هر یک از این دو دیدگاه آیا رفتارهای انسانی، زاینده جبرند یا برخاسته از اختیار و تکلیف؟ پاسخ به هر یک از این پرسش‌ها، مجادلات پرحاشیه‌ای را برانگیخته است و موجب پیدایش نحله‌های فکری متفاوتی شده است؛ و چنان که پیداست، پی‌جویی این مباحث، خارج از این پژوهش است. از این رو، علاوه بر توافق نخستین، بر این واقعیت تأکید می‌شود که انسان موجودی خردورز و خردپذیر است و در دو سوی فضیلت‌ها و رذیلت‌ها نمایندگان دارد؛ یعنی انسان دارای ظرفیت‌های متضاد است. همچنین در جای خود اثبات شده که اوج و حضیض این توانایی‌ها - دست کم - تا آن‌جا که دانش بشری و تحقیقات علمی نشان می‌دهد، در گرو عوامل سه‌گانه «ژنتیک»، «تربیت» و «محیط زیست» است. اینک با توجه به تعلیم‌پذیری و در نهایت، تغییرپذیری انسان، اگر بر تساوی افراد انسان در ماهیت - که واقع هم همین است - توافق داشته باشیم، ادعای عدم رهایی انسان از عوامل سه‌گانه، گفتاری نادرست می‌باشد؛ هرچند تأثیرگذاری عوامل یادشده به‌ویژه عامل تربیت، آن هم در دوران کودکی و نوجوانی، واقعیتی تردیدناپذیر است؛ به گونه‌ای که خلاصی از شاکله پدیدآمده در این دوران، کاری بس دشوار می‌نماید، اما به شهادت علم و عین، انسان موجودی تغییرپذیر است و قدرت بر تغییر دارد.

بار دیگر تأکید می‌شود که انسان، موجودی تعلیم‌پذیر است و کسانی با هر ایده و اندیشه‌ای چنانچه خردپذیری توأم با مسئولیت‌پذیری را برای انسان ببینند، پی‌جویی آنان از مدعای پژوهش، صورتی تمام می‌یابد. بیان مستندات و شواهد دینی‌ای که در ادامه می‌آید، نه تنها این اشکال را رد می‌کند که مخاطب پژوهش تنها متدینان هستند، بلکه نشان می‌دهد انسان به‌خودی‌خود، فارغ از هرگونه تعلق، از آن حیث که انسان است، ساختار زیستی‌ای متعادل دارد و ساحت‌های معنوی او با همین تعادل زیستی، هم‌سو می‌باشد و دارای چنان استعداد و ظرفیتی است که اگر به گونه‌ای درست شکوفا گردد، سعادت خود و سلامت محیط اطراف را رقم می‌زند. انسان با همین ویژگی‌ها، متعلق هدایت و خطاب‌های تربیتی قرآن است.

## تأملی فزون‌تر درباره انسان

انسان، ترکیبی از نفس و بدن است؛ سهم‌خواهی هر یک از این دو جزء از دیگری، به اندازه‌ای است که با نبود هر جزئی، جزء دیگر شکل نمی‌گیرد. البته در هر مرکبی، نقش اجزا این‌گونه است که با نبود هر جزء، مرکب منتفی می‌شود؛ اما در بسیاری از مرکبات، وجود اجزا به تنهایی بدون مرکب و قبل از تشکیل مرکب، محذور عقلی ندارد. در شکل‌گیری مرکبی به نام انسان، وجود هر یک از دو جزء اساسی یعنی نفس و بدن، بدون دیگری، امکان ندارد؛ حدوث نفس در گرو حدوث بدن (ابن‌سینا، ۱۳۷۹؛ ۱۳۲؛ ۱۴۰۴؛ ۲۰۲) و بقای بدن رهین تدبیر نفس است (رک: ابن‌سینا، فصل چهارم از مقاله پنجم کتاب النفس شفاء). فیلسوفان مسلمان، فارغ از این که حدوث نفس روحانی است یا جسمانی، افاضه نفس را از عالم برتر می‌دانند و بر این باورند که پس از تشکیل مزاج انسانی، نفس حادث می‌شود.

نظام‌های فلسفی سینیوی (۱۳۷۹؛ ۱۳۲)، اشراقی (بی‌تا، ص ۴۱۸، ۴۳۸) و صدرایی (۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۸-۴۱)، در این جهت، اختلافی ندارند که مزاج انسانی عالی‌ترین نقطه اعتدال مزاجی است. تشکیل مزاج، از ویژگی‌های عالم ماده است. آثار علوی، چون فعل و انفعال ندارند، مزاج هم ندارند. «مزاج»، کیفیت پدیدآمده از اجتماع کیفیات متضاد عناصر اولیه است. عناصر بسیط اولی چون با یکدیگر تضاد دارند، هنگام اجتماع، طارد یکدیگرند و به‌ناچار نیازمند صورتند که حافظ آن‌ها از تفرق باشد. به رغم اختلاف دیدگاهی که اشراق با مشاء در باب صورت نوعیه دارد، هر سه نظام فلسفی دنیای اسلام، مزاج انسانی را که بستر حدوث نفس انسانی است، کامل‌ترین، لطیف‌ترین و راقی‌ترین مزاج می‌دانند. شگفتی و اعجاب درباره آفرینش انسان، آن‌گاه دوچندان می‌شود که موجود فرشی، حقیقتی عرشی می‌یابد؛ حقیقتی که شناخت آن هم‌طراز شناخت خالق آن است و گفته‌اند: «هیچ مکتوبی از آسمان به زمین فرود نیامد مگر آن‌که در آن نگاشته شده است: ای انسان خود را بشناس که اگر آن را شناختی، پروردگارت را خواهی شناخت» (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۷). ابن‌سینا در بعضی از رساله‌هایش، گفتاری نزدیک به این مضمون نقل می‌کند: «متقدمان، مکلف بودند در معرفت خویش تعمق کنند؛ به سبب



وحی‌ای که از طریق صور جسمانی (گویا جسمانی شده) دریافت کرده بودند و مضمون آن چنین بود: ای انسان خودت را بشناس تا خدایت را بشناسی! (ابن سینا، بی‌تا، ص ۱۵۸).

تأکید بر اهمیت جایگاه انسان و این که شکوفا شدن ظرفیت‌های انسانی و اخلاقی او، تضمین‌کننده سعادت دنیوی و نجات اخروی است، با این امر همسو است که در نظام آفرینش، انسان شناسی، پیوندی ناگسستنی با خداشناسی دارد. این پرسش‌ها که «همواره خالق هستی کیست؟» و «انسان در این مجموعه نظام‌مند در کجا ایستاده است، چکاره است و به بیان روشن‌تر وظیفه او چیست؟» دلمشغولی اصلی انسان بوده است. با اندکی تسامح در تعبیر، می‌توان مدعی شد که شناخت وظیفه و مسؤولیت‌پذیری، جوهره اصلی و شاخصه اساسی تفاوت انسان با دیگر موجودات زمینی است؛ هرچند ویژگی‌های زیستی او همانند ایستاده راه رفتن، سنگینی وزن مغز، شکل خاص جمجمه و به طور کلی آفرینش اندام زیبای او که به گونه‌ای اعجاب‌آور زیبا و بدیع است، هر یک نشانی از فاصله معنادار انسان از دیگر موجودات دارد؛ چنان که در قرآن درباره گزارش خلقت انسان آمده است که خداوند، برترین آفریننده است (مؤمنون/۱۴). در سوره احزاب آیه ۷۲ آنچه در کلام الاهی از آن با شگفتی و ستایش یاد شده، مسؤولیت‌پذیری انسان است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا». ستایش و سرزنش، هر دو درباره موجودی است که جسارت‌پذیرش بار امانت الاهی را دارد؛ امانتی که آسمان و زمین از حمل آن سر برتافتند و بیمناک شدند، اما انسان، پذیرای آن شد.

درباره آیه یادشده، مفسران به طور مستوفی سخن گفته‌اند؛ در این نوشتار این نکته‌ها مد نظر است:

۱. در مجموعه زمین و آسمان، تنها انسان شایستگی کشیدن بار امانت را یافت.
۲. زمین و آسمان در این جهت که اقرار به توحید دارند، با انسان همراهند (ر.ک: علامه

طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۵۰).

۳. انسان، نسبت به خود و دیگر موجودات، قبول مسؤولیت نموده است.

۴. علم و عدل، دو ویژگی برجسته مسؤولیت‌پذیری در انسان است.

برای مؤمنان و معتقدان به قرآن، بیان قرآن درباره انسان، فصل الخطاب است، در عین حال، از منظر برون دینی، با اندک تأملی درباره انسان به سهولت و سرعت می توان به این داوری رسید که وجوه اصلی انسان، وظیفه شناسی او است؛ چه این که موجود هوشمندی که محدودیت و نیازمندی را عین ذات خود می یابد و به حکم همین نیازمندی، اعتراف به موجودات یا موجودات برتر از خود دارد، برای یافتن چگونگی پیوند خود با موجود برتر و موجودات هم طراز یا فروتر از خود، اندیشه می کند؛ و این، یعنی مسئولیت پذیری و وظیفه مند بودن انسان. فارغ از مباحث ماهوی اخلاقی که آیا مسئولیت ها برخاسته از خوبی هایند یا نشأت گرفته از وظیفه اند، این مسأله مورد اتفاق تمامی اندیشمندان است که هر تلاش هوشمندانه ای در هر شرایطی و قبل از هر چیزی برای تحصیل شرایط بهتر، در گرو شناخت درست عامل یا عواملی است که انسان را بر تغییر توانا می سازد.

### علم و عدل دو ویژگی انسانی

چنان که اشارت رفت، غرض این نوشتار، بیان ماهیت امانت و اگذار شده به انسان نیست؛ بلکه مطلوب، پی جویی این نکته است که چه عامل یا عواملی سبب شده انسان، شایسته دریافت امانت الاهی گردد. آیا ویژگی های زیستی و بیولوژیک، عامل آن بوده است یا ساحت های معنوی و انسانی، سبب اعطای این موهبت الاهی است؟ تصریح قرآن در ذکر خاص بعد از عام که کوه ها هم توانا بر پذیرش آن نبودند، جای هیچ ابهامی را باقی نمی گذارد که صلابت و استحکام فیزیکی، عامل استقرار مسئولیت در انسان نیست؛ چه این که انسان با کوه ها از این جهت قابل مقایسه نیست؛ بلکه آنچه انسان را سزاوار قبول مسئولیت نموده، توانایی برخوردار بودن از علم و عدل است. آدم، پذیرنده مسئولیت ولایت در زمین شد، چون عالم و عادل بود.<sup>۱</sup> علم و عدل، دو رکن اساسی بقا و دوام موجودات است. در میان علم و عدل، آن ویژگی که نقش تمام کننده را دارد، عدل است؛ زیرا چه بسیار کسان که عالمند اما علم آنان، عامل تیره بختی خود آن ها و دیگران است.

۱. «و الأمانة المذكورة في الآية و هي الولاية الإلهية و كمال صفة العبودية انما تتحصل بالعلم بالله و العمل الصالح الذي هو العدل» (علامه طباطبایی، بی تا، ج ۱۶، ص ۳۵۰).

این سخن علامه طباطبایی دربارهٔ امانت یادشده، سزاوار تأکید است که «ولایت الهی، امانت خدایی است؛ و این حقیقت، رهین عمل صالح است؛ و عمل صالح یعنی عدل» انسان ستایش شد چون می تواند عالم و عادل باشد؛ همو نکوهش شد، چون اگر از ظرفیت های به ودیعت نهاده شده، به درستی استفاده نکند و گرفتار غفلت و نسیان گردد، ظالم و جاهل است. عدل به هر يك از معانی آن، «وضع الشیء فی موضعه»، «موزون و متعادل»، «رعایت استحقاق ها» و یا به معنای «تقوای الهی و ملكة نفسانی» چنان که در کلام امام علی علیه السلام آمده است: «قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه» (نهج البلاغه، خطبة ۸۶ ص ۲۱)؛ این سخن با مدعای ما سازگار است.

انسان از جهت ساختار فیزیکی و ساحت معنوی، به گونه ای است که اعتدال و دوری جستن از افراط و تفریط، شاخصه اصلی وجودی او است. تا این جا روشن شد که در میان موجودات زمین و آسمان، تنها انسان، صلاحیت امانت داری یافت؛ چون معتدل ترین موجود نظام آفرینش است. اگر پرسنده بپرسد چرا در عنوان این پژوهش (اعتدال فرمانی الهی و سنتی تکوینی)، ترتیب منطقی (که در واقع، تقدم تکوین بر تشریح است) رعایت نشده، پاسخ این است که فرمان الهی شامل هر دو جهت تکوین و تشریح می شود؛ چه این که از منظر موجدان، تکون موجودات و از جمله سرآمد آنان، انسان، به اذن الهی و فعل خدا است؛ و اعتدال انسانی به عنوان تجلی فعل الهی، نشأت گرفته از اصل نظام آفرینش است؛ و اصل اخلاقی اعتدال و میانه روی پیش از آن که مستظهر به فرامین تشریحی باشد، مستفاد از قوانین و سنت های تکوینی است. ظلوم و جهول نامیدن انسان، بدین جهت است که عدم اعتدال، در تعارضی روشن، افزون بر تمرد از دستورات تشریحی، سرپیچی آشکاری از سنت های تکوینی دارد و همین سرپیچی - که به سبب آن، انسان نکوهش شده است - نشانی روشن از تعلیم پذیری و قدرت تغییر در انسان است.

### اعتدال و میانه روی

تا کنون باید این نکته روشن شده باشد که مقصود از اعتدال مورد گفت و گو در این نوشتار، صفتی از صفات اخلاقی است نه «نظریه اعتدال» به عنوان یک دیدگاه در مقابل سایر

دیدگاه‌های اخلاقی. نظریه اعتدال به عنوان یک دیدگاه، بیش‌تر از سوی حکما و فیلسوفان مطرح شده است و مقصود آنان از اعتدال، به عنوان یک معیار کلی برای فضایل اخلاقی، دوری جستن از افراط و تفریط است. یادآوری این جداسازی، برای این است که اشکال مبهم بودن و روشن نبودن حدود اعتدال، آن‌گاه که به عنوان معیار برای صفات و ملکات باشد، دامن‌گیر اعتدال به عنوان یک ویژگی خلقی و خلقی نمی‌شود. در نگاه فیلسوفانه به اعتدال به عنوان شاخصی برای قوا و صفات، اشکال ابهام و لغزندگی، جای رخ‌نمایی دارد این پرسش جای طرح دارد که به‌راستی مرز خروج از اعتدال و آستانه ورود به افراط و تفریط کجا است؟ اما این ادعا که آفرینش انسان بر اساس اعتدال می‌باشد، ادعایی است که در گرو واکاوی علمی و تجربی است؛ و پس از اثبات، پیامد طبیعی آن این است که رفتار او نیز باید اعتدالی باشد؛ یعنی رفتاری موزون، همراه با رعایت استحقاق‌ها، و برخاسته از ملکه نفسانی و تقوای الهی باشد.

اعتدال و میانه‌روی، راهبردی‌ترین اصل اخلاقی برای وصول به تعالی و رشد است؛ و در مقابل، افراط و تفریط، دو آفت بنیان‌برانداز سلامت و سعادت فرد و جامعه است. اگر چنان‌که گفته شد جوهره اصلی انسان را خطرپذیری وی بدانیم، برای این که خطرپذیری خارج از مرز اعتدال نشود و انسان، ظلوم و جهول نگردد، دانش و آگاهی شرط اجتناب‌ناپذیر آن است. امام علی علیه السلام بزرگ‌ترین ناداری را ناآگاهی (نهج البلاغه، کلمه قصار ۳۸) و زیان‌بارترین خسارت‌ها را حماقت<sup>۱</sup> می‌داند. بنابراین تردیدی نیست که تعالی انسان، برخاسته از آگاهی است.

نشانه اصلی جاهلیت - که دوره تیرگی و تاریکی مردم پیش از اسلام است - جهل و بی‌خبری است: «ولا تکنوا کجفاة الجاهلیة لا فی الدین یتفقهون ولا عن الله یعقلون» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵). فاصله جهل و علم، به درازی فاصله حیوانیت و انسانیت است. در دایره انسانیت، پهنه و گستره آگاهی و تعالی، چنان گسترده است که انسان خاکی می‌تواند با علم و عدل، افلاکی شود؛ و به هر میزان که علم و عدل دامن‌گستر شود، ظهور و بروز اعتدال، فزون‌تر می‌شود؛ چه این که در سیر کمالی افقی، حد و مرزی نیست.

۱. «اصبر شیء الحمق» (غررالحکم).



## اعتدال، شاخصه امت اسلامی

قرآن کتاب هدایت و نجات بشر شمرده شده است. این کتاب آسمانی، شاخصه بارز امت اسلامی را اعتدال و میانه‌روی می‌داند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾ (بقره/۱۴۳). اگر انسان متصف به علم و عدل، خلیفه‌الله و مظهر فعل متقن خداوند است، شاخصه اصلی جامعه شکل گرفته از چنین افرادی، اعتدال و میانه‌روی است. قبل از بیان پیام قرآن، پاسخ به دو پرسش، ضروری است: نخست این که چرا متدینان به ادیان پیشین، به لقب «امت وسط» ممتاز نشده‌اند؟ و دیگر این که اگر دین پیامبر اسلام، دین خاتم است، «وسط» که در اصطلاح، میانه دو طرف است، چگونه تصویر می‌یابد؟ پاسخ هر دو پرسش، این است که علم و عدل - که دو مؤلفه اساسی اعتدالند - در شریعت خاتم، شکل نهایی خود را یافته است، رشد و آگاهی مردم از یکسو و مستظهر شدن تمامی آموزه‌های دین خاتم به برهان و استدلال این بستر بی‌بدیل را تنها برای امت پیامبر خاتم رقم زده است که امت وسط باشد. بنابراین نه امت‌های پیشین، به گونه‌ای تام و تمام دارای این ظرفیت بوده‌اند؛ و نه مکاتب و اجتماعات بشری‌ای که تنها با اتکا به عقل و بدون استمداد از وحی داعیه‌هایی دارند، می‌توانند جامعه‌ای «وسط» باشند.

«امت وسط» از اختصاصات امت اسلامی است و پیامبر، شاخص و شاهد امت، و امت پیامبر شاهد بر مردمند. از ظاهر آیه برمی‌آید که بیان قرآن درباره قبله نیز همین مطلب را می‌رساند؛ قبله همان جهت‌نمایی است که امت اسلام در طول شبانه‌روز - دست‌کم - پنج بار موظف است به سوی آن نماز بگزارد. ظاهراً با توجه به خاتمیت پیامبر اسلام و گسترش اسلام به نقاط مختلف جهان، میانه بودن این جهت (قبله) برای همیشه و همه مسلمانان، همسان نباشد. از این رو، قرآن در ادامه، شاخصه اعتدال و میانه‌روی را از جهت مکانی، به مرتبت و مکانیت امت، ارتقا داده است و در خطابی صریح می‌فرماید: امت اسلام، امتی میانه و گواه بر مردم است؛ و پیامبر به عنوان برگزیده خداوند، شاهد بر امت اسلامی است. از این رو، از منظر تفسیری، امت اسلامی از جهت رفتار و گفتار باید امتی میانه و اسوه دیگران باشد.

نگاهی گذرا به حوادث صدر اسلام، بهترین شاهد این مدعا است که سنجیه ستوده پیامبر اسلام ﷺ یعنی اعتدال و میانه‌روی، عامل اساسی جذب قلوب و نفوذ اسلام در جامعه آن روز بوده است. پیشرفت اسلام پیش از آن که متکی به سلاح و سپاه باشد، برخاسته از صلاح و سداد بود. به این گزارش کوتاه تاریخی بنگرید: هنگام حفر خندق در مدینه، ضربه سختی بر سنگی فرود آمد و برقی جست؛ پیامبر فرمود: الله اکبر؛ و آن‌گاه خبر از فتح روم و ایران داد. یکی از منافقان به آرامی گفت: محمد که از حفظ جان خود و طرفدارانش ناتوان است و به‌ناچار خندق می‌کند، چگونه وعده فتح روم و ایران را می‌دهد!

نگاهی متأملانه به پاره‌ای از آیات قرآن همراه با اعترافی سوگمندانه، بیانگر این حقیقت تلخ است که امت اسلامی در پای‌بندی به اخلاق و حیانی - که باید شاخص امت اسلامی نسبت به دیگر ملل باشد - فاصله دارد.

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۲۲﴾﴾ (غاشیه/ ۲۱-۲۲)؛ «پیامبر به یاد داشته باش، تو مُبَلِّغ و پیام‌رسان خداوندی و به بیان دیگر منجی و هدایت‌کننده آنان هستی ولی مسلط و مصیطر بر آنان نیستی»؛

﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ﴿۴۵﴾﴾ (که از روی اجبار و اکراه آنان را وادار به ایمان بنمایی)؛  
 ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾﴾ (با کفار مدارا پیشه ساز و به نیکی‌ها دعوت کن و از جاهلان روی برگردان)؛

در این میان، آیه ۱۵۹ سوره آل‌عمران، از جهاتی سزاوار تأمل و اندیشه بسیار است:  
 ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱۵۹﴾﴾ (آل‌عمران/ ۱۵۹)؛  
 چنان‌که مفسران آورده‌اند، زمان نزول این آیه بعد از جنگ احد است؛ جنگی که در اثر کوتاهی و یا خیانت بعضی از فریب‌خوردگان مسلمان، بزرگانی چون حمزه سیدالشهداء و جمع زیادی از مسلمانان به شهادت رسیدند و بر اساس نگاه‌های سطحی و رایج، می‌طلبید که پیامبر ﷺ پس از برگشت از جنگ، در مدینه آنان را تنبیه و مجازات کند و یا دست‌کم بی‌اعتنایی به آنان را در دستور کار قرار دهد، اما نه تنها چنین نشد بلکه به دستور خداوند، پیامبر

مأموریت یافت اعلام عفو عمومی کند و خطاکاران نادم را در آغوش گرفت و در ادامه، با تأکید بر اخلاق کریمانه پیامبر ﷺ می فرماید: تو از تندی در گفتار (فظ) و از خشونت در قلب (غلیظ القلب) پیراسته هستی؛ چه این که اگر چنین بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند، بنابراین آنان را عفو کن و برای آنان، طلب رحمت کن!

شگفتانه تنها دستور عفو داد و برای آنان طلب رحمت نمود، بلکه به پیامبر توصیه شد که با آنان مشورت کن. به راستی جای اندیشیدن دارد، کسانی در حق پیامبر کوتاهی و سبب شهادت جمعی از صحابه گرامی و خسارت به جامعه اسلامی شده اند و اینان در حالی که نگرانند و در پی طلب بخشایش، به یک باره، با تکریمی این چنین روبه رو می شوند و مورد اعتماد و مشورت پیامبر قرار می گیرند. آری، این روش و منشی بود که از مردم جزیره ای که در آن تفاخر و تکاثر، قتل و کشتار، و جهل و عناد، مایه فخر و مباهات بود، فداکاران و مجاهدانی ساخت که سیره و صورت آنان، دنیای آن روز را شیفته خود کرد؛ زیرا آنان به درستی، این پیام قرآنی را در وجود پیامبر مجسم می دیدند که «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء/۱۰۷)؛ به این اعتراف ها بنگرید:

«ما اگر بخواهیم ارزش اشخاص را به کردار و آثار نیکشان بسنجیم، به طور مسلم، محمد بزرگ ترین مرد تاریخ است» (لوبون، ۱۳۵۴، ص ۱۲۹).

«او مردی بود بردبار، در برابر سختی ها و دشواری ها، خوددار و متحمل؛ دارای همتی بلند؛ در برخورد ها مهربان و خوشرو بود» (همان، ص ۱۱۴).

شاید برخی چنین بپندارند که آیاتی از این دست در قرآن، تاکتیکی و در شرایطی بوده که پیامبر و جامعه اسلامی گرفتار ضعف بوده اند؛ اگر اینان به درستی بیندیشند، درمی یابند که این منش و اخلاق، ریشه در متن دین دارد و پیامبر گرامی اسلام نه در شرایط ضعف، بلکه در اوج اقتدار و قدرت، این چنین بود. هنگام فتح مکه، پیامبری که از زادگاه پدری و مرکز دریافت نخستین وحی الهی رانده شده است و اموالش مصادره گشته، گام به سرزمین وحی می گذارد؛ جمعی خشمگین از ستم هایی که بر پیامبر و ایشان رفته، شمشیر انتقام از نیام کشیدند و با

خروجش، فریاد تهدید و ارباب سر دادند؛ به ناگاه، رایت رحمت در کف علی علیه السلام دیدند که فریاد می زد: امروز، روز رحمت و رأفت است؛ روز شفقت و محبت است.

آری، این است آن حقیقتی که در اساس، فلسفه وجودی پیامبر خاتم برای آن بود؛ یعنی بر عدم اکراه و جبری نبودن دین اسلام، در بیانی صریح، تأکید شده است (بقره/۲۵۶).

آن گاه که آهنگ گفت و گو و دعوت از دیگران است، برهان، موعظه و جدال احسن، مبنای گفت و گو است (ر.ک: نحل/۱۲۵؛ و عنکبوت/۴۶). اگر مخالفان سخن حق را نپذیرفتند، و ستیزه جویی هم نمی کنند، فرمان قرآن صلح و مدارا با آنان است (ر.ک: انفال/۶۱). نرم خوئی پیامبر نیز برخاسته از رحمت الاهی و اجتماع مردم بر گرد شمع وجودش، به دلیل قلب رؤوف و زبان نیکوی آن حضرت بود (ر.ک: آل عمران/۱۵۹). رسول گرامی اسلام مبلغ دین است نه مسلط و مصیطر (غاشیه/۲۱-۲۲).

همه این ها نشان از آن است که در اخلاق و حیانی و دستورات قرآنی، رحمت و شفقت، مدارا و محبت، صلح و دوستی، و... اصولی بنیادی است که هر مسلمانی باید تلاش کند در گفتار و رفتار، پای بند به آن ها باشد؛ و در مقابل، از ستیزه جویی و خشونت، و نابردباری و کدورت - که همه، زائیده جهل و بی خبری و نشانه های افراط و تفریط است - دوری گیرند.

در بیانی از پیامبر رسیده است که امر به مدارای با مردم، هم طراز امر به رسالت شمرده شده است: «امرت بمداارة الناس كما امرت بتبلیغ الرسالة». امام حسن علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل می کند که در توصیف پیامبر فرمود آن حضرت، «معتدل الخلق» بود (حکیمی و دیگران، ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۴۸۵)؛ یعنی اخلاقی با اعتدال داشت. امام علی علیه السلام در بیان دیگری فرموده اند کارهای پیامبر بر اساس اعتدال بود (همان). در بیانی جامع، عدل و قوام عدل، رهین اعتدال دانسته شده است (همان).

انبوه آیات و روایات درباره اعتدال در تمامی عرصه های فردی و اجتماعی، و گفتاری و رفتاری چنان است که برای محقق منصف، جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که بن مایه های اصلی اخلاق قرآنی، بر اعتدال استوار شده است؛ اعتدالی که دو شاخصه اصلی آن، علم و عدل است.

## حُسن ختام

تأکید و تصریح چندباره بر این حقیقت که اعتدال انسانی، ریشه در تکوین دارد و در دین توصیه شده، برای آن است که مبدا پنداشته شود که مستندات روایی و تاریخی درباره منش و روش اعتدالی پیامبر به دلیل شرایط خاص آن حضرت بوده است؛ زیرا پذیرش این پندار، افزون بر اشکال نسبت اخلاق، با تصریحات قرآنی ناسازگاری دارد. امت وسط بودن، رحمت بودن پیامبر برای همگان و خلیفة اللّهی انسان بر روی زمین، نمونه‌های روشن از درستی و استواری این نظریه است که اعتدال در رفتار و گفتار، در متن دین ریشه دارد.

برای حُسن ختام این مقال و تأییدی دیگر بر این که منش و روش اعتدالی پیامبر ﷺ عصری و موردی نبوده است و مسلمانان در هر عصری باید امت وسط باشند و به حکم فرمان الاهی، منشی اعتدالی داشته باشند، بسیار مناسب است از شاگرد بی واسطه مکتب پیامبر ﷺ، امام علی علیه السلام و نوع نگرش آن حضرت به مسأله اعتدال، مدد جویم.

از میان بیانات امام علی علیه السلام که درباره انسان و پاسداشت کرامت‌های انسانی وارد شده، گفتار ایشان به فرزندشان، اما حسن علیه السلام برجسته و کلیدی است؛ در این گفتار می‌فرماید: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» (نهج البلاغه، ص ۹۰۶)؛ بنده دیگران مباش، در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است. ثمره آزادی، آزادگی و رهایی از هر گونه تعلق است؛ و تعلق، منافی با کرامت انسانی است. آن حضرت در منشور جاویدان خود خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: «و لا یكونن المحسن والمسیء عندک بمنزلة سواء» (همان، ص ۹۹۱). بیان نخست که بر آزادی انسان به عنوان موهبتی خدادادی تأکید دارد، گفتاری است بی‌بدیل که بسط آن، مجال دیگری می‌طلبد. ایشان در بیان بعدی، با تکیه بر یکی از اصول اخلاقی، بر آن است که مدار یک جامعه شایسته سالار باید بر این باشد که خوبان و شایستگان جامعه، مقربان و برجستگان باشند و از جانب متولیان، شایستگی‌های آنان پاس داشته شود؛ و ناکارآمدان و ناهلان در جای خویش باشند نه فزون‌تر از آن. به یقین می‌توان گفت که بسیاری از آسیب‌های فردی و زیان‌های جبران‌ناپذیر اجتماعی، از نادیده انگاشتن حریت و آزادگی به لحاظ فردی، و رعایت نکردن شایسته‌سالاری به لحاظ اجتماعی ناشی می‌شود.

در این میان، گفتاری از امام علیه السلام در دست است که به نظر می‌رسد با تأمل و دقت در آن، تمام ارزش‌های یادشده در عبارات پیشین، نظیر آزادی، شایسته‌سالاری و... در گرو عمل و پایبندی به آن است. امام علیه السلام می‌فرماید: «لا یری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً» (همان، کلمه قصار ۶۷). فرد یا افراد، آن‌گاه می‌توانند به آزادی واقعی، شایسته‌سالاری و دیگر کرامت‌های انسانی، دست یابند و این ارزش‌ها را پاس بدارند که از تندروی، کندروی، تعصب و خودخواهی، و فزون‌طلبی و کوتاه‌فکری، رها شده باشند؛ نیکان و شایستگان آن‌گاه در جامعه دارای ارج و عزت خواهند شد که نگاه‌ها در جامعه، عالمانه و خردمندانه باشد؛ نه جاهلانه. بر اساس بیان امام علیه السلام، جاهلان، کسانی‌اند که از مدار اعتدال خارج می‌شوند و گرفتار تندروی یا کندروی‌اند. فرد و جامعه‌ای که مدار آن بر اعتدال است، در حقیقت تمامی کرامت‌های انسانی در آن، پاس داشته می‌شود.

بسیار واضح است که منحصر دانستن جهل به ناتوانی از خواندن و نوشتن، تصویری نادرست است؛ مقصود از جهل، بی‌خردی و غفلت از اصل ارزشمند اعتدال و میانه‌روی است. چه‌بسا کسانی که قواعد علمی و اصطلاحات فنی را به فزونی می‌دانند و مغز و ذهن آنان، انباشتی از محفوظات و دانستنی‌ها است، اما در صف جاهلان قرار دارند. اگر پرسنده‌ای بگوید علم و جهل با هم تضاد عرفی و تناقض فلسفی دارند، پاسخ روشن است که در بیان امام علیه السلام مقصود از جهل، منش و روش جاهلانه است؛ چنان‌که در جای دیگر می‌فرماید: چه‌بسا عالم و دانشمندی که جهل و ناآگاهی او، عامل هلاک و تباهی او است؛ و دانش او همراه او است و سودی به او نمی‌رساند: «ربّ عالم قد قتله جهله و علمه معه لا ینفعه» (همان، کلمه قصار ۱۰۴)؛ چه بسیارند کسانی که درس بسیار خوانده‌اند و مشق بسیار نوشته‌اند، اما نوشتن و خواندن، همواره ملازم فهمیدن و درست اندیشیدن نیست.

### نتیجه‌گیری

مدعای پژوهش این بود که در میان موجودات مادی نظام آفرینش، انسان عالی‌ترین آفریده‌ای است که به ادعای سه دست‌گاه فلسفی مشهور دنیای اسلام، مبدأ پیدایش مادی آن، در اوج اعتدال مزاجی قرار دارد - البته اثبات بیولوژیک آن، خارج از وظیفه این نوشتار بود - و

انسان با برخورداری از علم و عدل، تنها آفریده مادی است که صلاحیت دریافت امانت را پیدا نموده است. در پرتو پیوند تکوین و تشریح که هر دو فرمان الاهی است، لباس خلافت، آراسته انسان شد و نمونه کامل آن، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. در ادامه سخن، با استناد به آیات، روایات و سیره آن حضرت بیان شد؛ و دانستیم که اخلاق و حیانی پیامبر، ریشه در تکوین و متن دین دارد. تأثیرات شگرف پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در تغییر جامعه جاهلی به جامعه متعالی و فراگیر شدن نفوذ اسلام در میان ملت‌های متمدن آن دوران، برخاسته از این ویژگی اساسی بود که پیامبر، شاخص امت وسط، و امت او شاهد بر دیگران است.



## منابع

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، فيض الاسلام.
١. ابن سينا (١٣٧٩)، التعليقات، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
٢. — (١٤٠٣)، الاشارات و التنبهات مع الشرح للمحقق نصيرالدين الطوسي و شرح الشرح للعلامه قطب الدين الرازي، ج٣، دفتر نشر كتاب.
٣. — (١٤٠٤)، الشفاء الطبيعيات الفن السادس، كتاب النفس، منشورات آية الله العظمى النجفي المرعشي، قم المقدسة.
٤. — (بي تا)، رسائل، قم، انتشارات بيدار.
٥. آمدی (بي تا)، غرر الحكم و دُرر الكلم، مجموعه كلمات حضرت علي عليه السلام، ترجمه محمد علي انصاري.
٦. حكيمي، محمدرضا؛ محمد و علي حكيمي (١٣٨٨)، الحياة، ج٨، انتشارات دليل ما.
٧. شيخ اشراق (بي تا)، شرح حكمة الاشراق، با شرح قطب رازي، بي جا.
٨. طباطبائي (علامه)، سيد محمد حسين (بي تا)، الميزان في تفسير القرآن، ج١٦، منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت لبنان.
٩. لويون، گوستاو (١٣٥٤)، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سيدهاشم حسيني، كتابفروشي اسلاميه، چاپ دوم.
١٠. ملاصدرا (١٣٨١)، المبدأ و المعاد، ج١، تحقيق و تصحيح و مقدمه محمد ذبيحي و جعفر شانظري، بنياد حكمت اسلامي صدرا.
١١. — (١٩٨١)، الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، دار احياء التراث العربي، بيروت، الطبعة الثالثة.